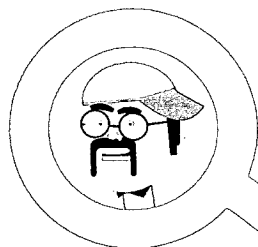
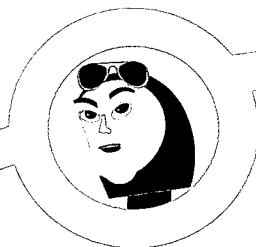


طراح گرافیک:
پیمان پورحسین

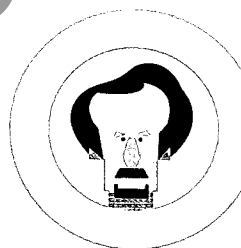


تصویرگر:
حاجیه قربان



نمایش نامه‌ی کودک امروز

نویسنده:
مادی حوری



په خونه قه غریبیل



برای گروه
سنی «ج»



خانه‌ای کوچک و کاهگلی. پنجره‌ای چوبی با شیشه‌های رنگی. صندوقچه‌ای قدیمی و زیبا در انتهای صحنه است. پرده‌های خانه در برابر در و پنجره آویخته، در کمال سلیقه و با طرح‌های سنتی گلدانی و با پراکنده‌کاری است. روی رف چند گلدان شمعدانی دیده می‌شود. یک زیوی منقش در کف خانه. یک مخده رنگین زمینه لاکی تکیه داده به دیوار. قلیان شاه عباسی کنار اجاق و قابلمه‌های مسی و کوزه و ظروف سفالی بی‌لغاب و لغاب‌دار. یک دست رختخواب پیچیده در شمعی لاجوردی. چند حلقه سیر و چند تاقی اسیند آویخته بر دیوار. گردسوزی کوچک نیز در خانه است که بر مجمعه مسین قرار دارد.

گلاب پاش و آفتابه لگنی برنجی. یک جفت گالش و جورابی بافته در کنار در حوض کوچک مرغابی نیز با فواره ای خرد نزدیک آوانسن. باید رنگ و روی خانه طوری باشد که کودک با دیدن آن به وجد آید و آن را دوست داشته باشد. بالای سر خانه ابرهایی به چشم می آیند که به مرور در پرده ی اول بیش تر خواهند شد و در میان پرده ی نمایش، خورشید از میان شان طلوع می کند. ابرها در پرده ی دوم کاملاً کنار می روند. از پنجره چنان چه باز شود، تصویری از قله ی دماوند دیده خواهد شد. در گوشه ای از آن نیز درخت سنجدی به چشم می آید.

نور روی صحنه باز شده. پیرزن تنها در خانه مشغول جارو و تمیزکاری است. آهنگی قدیمی و یا لالایی ای را زمزمه می کند.

پیرزن (با عینک و کلاه) ای خدا... چی بگم؟ از چی بگم؟ بعد این همه بهار، اینه چرخ روزگار. که باید تنها باشم. شب تنها بخوابم. صبح ها تنها پاشم. نه صدای خنده ای، نه کسی، نه بچه ای. یکی نیست بیاد پیشم. دخترم، قوم و خویشم. دیگه توی این روزا کس و کار من خداس. آسمونم که دیگه، پُر از ابر سیاس. دخترم رفته به شهر. دیگه موندگار شده. شوهری کرده و خونه دار شده. نه بابی مونده برام که یه سرپیشش

